



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنْ بَاغَدْنَاهُ سَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)﴾

علت تفاوت تعبیر در سرفصل جریان انبیا

در این سوره مبارکه «ص» بعد از تبیین آن اصول کلی، نام شش پیامبر از انبیای الهی (علیهم السلام) را قبلاً و نام نه پیامبر را هم بعداً ذکر فرمود؛ نام آن انبیای شش گانه در جریان قصه «نوح» و «عاد» و «فرعون» و «ثود» و «لوط» و اصحاب «ایکه» بیان شد. بعد از آن شش قصه که به طور اشاره وار بیان فرمودند، نام نه پیامبر را هم به صورت جداگانه ذکر فرمود که آغاز آن جریان حضرت داود (سلام الله علیه) است؛ در آیه هفده فرمود: ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛ این انبیای نه گانه، هشت نفر از اینها با صبر و بردباری و دشواری همراه بودند که درباره آن هشت نفر عنوان ﴿وَاذْكُرْ﴾ را ذکر فرمود؛ یعنی به یاد اینها باش که با ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ هماهنگ باشد. سرفصل این نه قصه ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ است، بعد سرفصل هشت قصه ﴿وَاذْكُرْ﴾ است؛ یعنی به یاد اینها باشید. در جریان سلیمان (سلام الله علیه) که با دشواری و غصه و رنج و مانند اینها همراه نبود تا سخن از صبر به میان بیاید؛ لذا در جریان حضرت سلیمان نفرمود «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا سلیمان»، بلکه

فرمود: ﴿وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ﴾^۱ و قصه سلیمان را هم به پایان رساند که آن هم جریان شکر بود و نه جریان صبر.

رعایت تناسب مواضع شکر و صبر در نقل جریان انبیا

وقتی نعمت‌های فراوانی را خدای سبحان به سلیمان (سلام الله علیه) داد، گفت: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ﴾^۲ که آن‌جا جای شکر بود. در مسائلی که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور شکر می‌دهد، از جریان سلیمان و مانند سلیمان یاد می‌کند که آنها شاکر بودند و تو هم شاکر باش، آن‌جا که سخن از سختی و تحمل شتاند است و جای صبر است نام انبیای صابر را می‌برد که در سرفصل قصص آنها می‌فرماید: ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ﴾ کذا و کذا. در جریان ایوب (سلام الله علیه) که با صبر و بردباری همراه بود فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ﴾ و صبر هم گاهی مسائل سیاسی، نظامی، اجتماعی، پزشکی و گاهی مسائل خانوادگی است؛ بالأخره صبر ملکه‌ای است که انسان را در برابر سختی‌ها حفظ می‌کند. اگر وجود مبارك ایوب صبر کرد بالأخره در برابر دشواری‌ها بود، حالا دشواری‌ها به هر صورتی بخواهد ظهور کند انسان صابر می‌تواند در سایه صبر بر دشواری‌ها فائق بیاید و خدای سبحان هم صبر را در کنار نماز که عمود دین است وسیله پیروزی قرار داد، فرمود: ﴿وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ﴾^۳، این صبر انسان را با استقامت می‌کند بردبار می‌کند و پیروز می‌کند.

حامد و شاکر بودن ایوب بر بیماری جسمی تا زمان مجاز برای دعا

در جریان ایوب (سلام الله علیه) از مبارزات او و اینکه امت او با او چه کردند در قرآن خبری نیست، اما بیماری‌های توان‌فرسایی که در بدن او اتفاق افتاده است و بسیار جانکاه بود را ذکر کرد و او هم در تمام مدت

۱. سوره ص، آیه ۳۰.

۲. سوره غل، آیه ۴۰.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵.

بیماری صابر و شاکر بود، آن وقتی هم که مجاز بود بگوید: ﴿أَتَى مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۴، آن وقت دست به دعا برداشت و از خدای سبحان شفا دریافت کرد. این انبیای الهی در اثر قُرب فرائض و قُرب نوافل و مانند آنها تا مجاز نباشند که چیزی را بخواهند، نمی‌خواهند و اگر اجازه‌خواستن را گرفتند طلب می‌کنند، و گرنه حامد و شاکر هستند؛ جریان حضرت ایوب در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت، آن‌جا که «قصص» بسیاری از این بزرگواران را بیان داشت، در آیه ۸۳ فرمود: ﴿وَإِيُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أُنِى مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾، تا آن لحظه که مجاز نبود این خواسته را مطرح نکرد و در آن لحظه‌ای که مجاز شد این خواسته را مطرح می‌کند.

تبیین نشانه‌های لحظه استجابت دعا در انسان

حالا از کجا معلوم می‌شود که مجاز است یا نه؟ برای افراد عادی وقتی حالت دعا پیدا شد، نه دعای مصنوعی؛ يك وقت انسان می‌خواهد دعا کند و ثواب ببرد، این آن حالت نیست، لکن این ثواب دعا را دارد؛ يك وقت قلب او شکسته است، اما به ستوه آمده ولی نمی‌داند چه کار کند که باز هم آن حال، حال دعا نیست؛ يك وقت به صورت جدّ در قلب او القا می‌شود که من با خدایم در میان بگذارم، از این حال معلوم می‌شود به او اجازه دادند که بخواهد و آن دعا هم مستجاب است، معلوم می‌شود که به او گفتند بخواه و این‌طور نیست که او «تَصْنَعاً» بخواهد دعا کند تا ثواب ببرد، از اینکه قلب او شکسته است و جدّاً تصمیم گرفته که با خدا گفتگو کند، معلوم می‌شود که از جای دیگر پیام آمده.

از سنخ «وحی فعل» بودن تشخیص لحظه استجابت دعا

این ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۵ از همین قبیل است؛ اراده‌ها، تصمیم‌ها و عزم‌ها گاهی از ناحیه ذات اقدس الهی است، این «وحی علم» نیست، يك؛ «وحی حکم» هم نیست که مخصوص دیگران باشد، دو؛ «وحی فعل»

۴. سوره انبیاء، آیه ۸۳

۵. سوره انبیاء، آیه ۷۳

است. گاهی انسان تصمیم می‌گیرد که مرز این تصمیم گرفتن هم از وحی علم جداست و هم مرز آن از وحی حُکم جداست. يك وقت است که ذات اقدس الهی به انبیا وحی می‌فرستد که حکم شرعی این است که این گونه وحی مخصوص آنهاست، يك وقت وحی علم است که ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۶ درباره خضر (سلام الله علیه) از آن قبیل است؛ اما يك وقت وحی تصمیم و اراده است که این کار هیچ ارتباطی با علم ندارد، هیچ ارتباطی با حکم و شریعت ندارد، آن دستگاهی که باید تصمیم بگیرد دفعتهاً می‌بیند که فعال می‌شود. این جریان وحی به مادر موسی از همین قبیل است ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾ که ﴿أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ﴾^۷، ما با دستگاه تصمیم و اراده و عزم او کار کردیم؛ گفتیم وقتی دوران شیرخوارگی او فرا رسید در دریا بیندازش که ما او را می‌گیریم. این بینداز در دریا و تصمیم بگیر که به دریا بیندازی فعل است، جامع آن همان آیه است که فرمود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ﴾ نه علم و نه حُکم، این برای خیل مؤمنین هم هست؛ آن وقتی که انسان حالی برای او پیدا شد، اما يك وقت بیمار است، پژمرده است، افسرده است و به فکر دعا نیست، معلوم می‌شود که اگر او دعا هم بکند فقط ثواب می‌برد و شاید هم مستجاب نشود، اما يك وقتی است که جداً به این حالت می‌افتد که ناله کند، از این حال معلوم می‌شود که دعا می‌خواهد مستجاب شود و از این فرصت باید حداکثر بهره را برد، معلوم می‌شود که به او گفتند که بخواه.

اجابت سریع دعای ایوب بعد از حلول حالت دعا

وجود مبارك ایوب هم این حال به او دست داد، اجازه یافت که بگوید: ﴿أَنْتَ مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ بُضْبٍ﴾، ﴿أَنْتَ مَسْنِيَ الضُّرِّ﴾^۸ کذا و کذا، در این حالت معلوم شد دعا مستجاب بود؛ طولی نکشید با «واو» و «فا» هم بیان نکرد، این دعا آن قدر «سریع الاستجابة» بود، همین که گفت: ﴿أَنْتَ مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ﴾، دیگر «قال»، «فقال»، «و قال»

۶. سوره کهف، آیه ۶۵.

۷. سوره قصص، آیه ۷.

۸. سوره انبیاء، آیه ۸۳.

نفرمود، فرمود: ﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ﴾، فوراً وحی آمد که دو چشمه از زیر پای تو می جوشد: یکی برای شستشوی پا که درمان بیماری شماست و یکی هم برای نوشیدن و آشامیدن و آب خنك باشد، «بارد» است و برای نوشیدن خوب است. این «سريع الاجابة» بودن که «واو»، «فا» و «قال» ای نبود معلوم می شود در آن حال مجاز بود که از خدای سبحان بخواهد.

پرسش: ... آیا منشأ اموری که پیامبر فرمود این گونه عمل کنید و انجام دهید غیر از وحی است؟

پاسخ: نه، همه آنها وحی است؛ منتها وحی سه قسم بود: گاهی به صورت قرآن است، گاهی به صورت حدیث قدسی است و گاهی به صورت روایات است. حکمی که مربوط به شریعت است الا و لابد منحصرأً برای ذات اقدس الهی است و وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این را دریافت می کند و ابلاغ می کند.

پس آنچه در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۸۳ آمده که مجاز بود بگوید: ﴿رَبُّهُ أَتَى مَسْنَى الضُّرِّ وَ أَتَتْ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾، آن جا با «فا» فرمود: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴾،^۹ اما این جا سخن از «واو» و «فا» و مانند آن نیست؛ فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ * ارْكُضْ بِرِجْلِكَ﴾، دیگر ما بگوئیم «قال ربك ﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ﴾» یا «فاستجبنا» و مانند اینها نیست، فوراً ندا آمد که پایت را در چشمه بگذار! که دو چشمه جوشید، یکی برای درمان پا و بیماری و یکی هم برای نوشیدن که هم خنك و هم تمیز و بهداشتی بود.

پرسش: کدام آیه مقدّم بود؟ آیه سوره «انبیاء» یا همین سوره؟

پاسخ: مراتب يك مطلب است دو بار که نیست، متنها يك بار برای اینکه بگویند دعا مستجاب است ذکر می شود و يك بار برای اینکه بگویند خدا «سريع الاستجابة» است «واو» و «فاء» و «فاستجبنا» را دیگر ذکر نمی کند تا سرعت استجابت باری تعالی مشخص شود و گرنه دو بار که نبود.

﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾، پس این طریقه استجابت دعاست. صبر و بردباری ایوب (سلام الله علیه) باعث شد که در سرفصل قصه ایوب فرمود: ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ﴾، اما درباره سلیمان (سلام الله علیه) فرمود «و اذكر عبدنا سليمان»، چون درباره او سخن از صبر و بردباری و مزاحمت و بیماری و مانند آن نبود، آن جا جای شکر بود، بر خلاف جریان داود که با مشکلاتی همراه بود.

چگونگی استفاده شیطان از ابتلای ایوب (علیه السلام)

حالا مسئله ﴿مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بُئْسَ وَ عَذَابٌ﴾؛ بالأخره این بیماری ها، آسیب هایی که دیگران با انسان می رسانند، طعن و شتمانی که وجود مبارك ایوب در آن قصه ها از دشمن ها شنید به وسیله شیطنت شیطان است. شیطان در حریم وحی و علم و تصمیم و مراحل عالیه به هیچ وجه راه ندارد و حال بدن می ماند، پس مرزها جداست؛ مرز روح و علم و فکر و تصمیم و اراده و عصمت و حجّیت، مصون از نفوذ شیطنت شیطان است، می ماند بدن که به وسیله دیگران به بدن انسان آسیب می رسد؛ مثلاً انبیا را شهید هم کردند ﴿وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾،^{۱۰} ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^{۱۱} تمام این آسیب ها در اثر وسوسه های شیطان است، این شیطان است که کفار و منافقین را وسوسه می کند و آنها آسیبی به ابدان انبیای الهی می رسانند. «فتحصل» که نفوذ شیطنت شیطان در حد بدن است و در حد روح و مراحل عالیه روح نیست. همان طور که درباره «خمر» و مانند «خمر» فرمود خمر و مانند

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۸۱؛ سوره نساء، آیه ۵۵.

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

آن ﴿رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾،^{۱۲} اینکه فرمود: ﴿مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ معنایش این نیست که او «خمر» درست می‌کند، بلکه معنایش این است که تحریک به خمرسازی و سوسه اوست، تحریک به میکده داشتن و سوسه اوست، تحریک به می فروشى که و سوسه اوست، تحریک به حمل و نقل می که و سوسه اوست، تحریک به می‌گسارى که و سوسه اوست؛ این و سوسه‌ها را می‌شود به شیطان نسبت داد؛ فرمود خمر و میسر ﴿رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، او که «خمار» و قمارباز نیست؛ ولی و سوسه او باعث این کارهاست. فرمود و سوسه شیطان باعث شد که بسیاری از بیماری‌ها دامن‌گیر بدن ما شد. گاهی می‌فرماید ﴿مَسْنَى الضُّرِّ﴾ که در سوره «انبیاء» است، گاهی دارد ﴿مَسْنَى الشَّيْطَانِ﴾ که در این سوره هست؛ ﴿مَسْنَى الشَّيْطَانِ﴾ نظیر «خمر» و «میسر» ﴿مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ خواهد بود.

عدم نفوذ شیطان بر انبیا و بر افراد عادى در حدّ و سوسه

پرسش: درباره اینکه می‌گویند من در قلب شما مانند خون در رگ‌های شما جریان دارم چه می‌فرمایید؟

پاسخ: برای و سوسه نسبت به افراد عادى است، اما خود شیطان که می‌گویند من درباره انبیای الهی درباره معصومین و مخلصین نفوذی ندارم همین است ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾،^{۱۳} اما برای افراد دیگر در مجاری فکری اینها و سوسه می‌کند، اما در حد و سوسه است؛ در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که در روز قیامت - که روز احتجاج است - شیطان حرفی برای گفتن دارد؛ در برابر خدا محکوم است، برای اینکه فرمان الهی را اطاعت نکرده است، اما در برابر ماها محکوم نیست. گفت: ﴿مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾؛ من سلطه‌ای بر شما نداشتم، من دعوتنامه فرستادم، می‌خواستید نیایید؛ انبیا و اولیا و این همه معصومین دعوتنامه نوشتند، من فقط گفتم بیایید، آمدید و آنها هم گفتند بیایید، نرفتید: ﴿إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛^{۱۴} من چه سلطنتی بر شما داشتم؟! من غیر از يك و سوسه کار دیگری نکردم، شما فطرت و عقل از درون داشتید، وحی و

۱۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

۱۳. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

۱۴. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

نبوت از بیرون داشتید، همه اینها دعوتنامه فرستادند، کتاب‌های الهی دعوتنامه است، انبیا فرستاده‌های الهی هستند، می‌خواستید آن‌جا بروید. در صحنه احتجاجی که سوره «ابراهیم» تنظیر می‌کند انسان محکوم شیطان است، البته در برابر فرمان الهی که خدای سبحان فرمود چرا امر کردم و سجده نکردی محکوم و مطرود است و ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^{۱۵} دامن‌گیر اوست؛ ولی در محاکمه با انسان، او محکوم نیست، چون گفت من سلطه‌ای بر شما ندارم و شما هم سلطه‌ای بر من ندارید ﴿لَا تُلْهُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^{۱۶} و من فقط دعوت کردم، می‌خواستید نیایید. کار شیطان فقط وسوسه است، اگر وسوسه نباشد که کسی جهاد اوسط ندارد و به مقامی نمی‌رسد. در کل نظام وسوسه خیر است؛ مثل اینکه در کل نظام بیماری خیر است، منتها همه ما باید مواظب باشیم مریض نشویم. این همه پیشرفت پزشکی و علوم بهداشتی به برکت بیماری است، اگر کسی مریض نمی‌شد این همه اسرار عالم کشف نمی‌شد، این همه داروها کشف نمی‌شد، این همه اسرار گیاهان کشف نمی‌شد، این همه خواص بدن کشف نمی‌شد؛ اینها شرّ «بالعرض» است، چیزی در عالم باشد که شرّ «بالذات» باشد و فساد «بالذات» باشد نیست، همه اینها شرّ «بالعرض» است که وسوسه هم همین‌طور است و آن احتجاج‌های او هم مؤثر است.

بنابراین درباره افراد عادی در حد وسوسه فقط سلطه دارد، بعد «بالصراحة» گفت که قرآن هم تأیید کرد و فرمود که این سلطنت ندارد، مگر اینکه ﴿عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْهُ﴾^{۱۷} کسی عمداً به سراغ او برود و زیر سلطه او قرار بگیرد، وگرنه او سلطه‌ای ندارد.

تفاوت «ماهوی» عمل شیطان با ائمه کفر در «اضلال»

پرسش: درباره ائمه کفر اضلال را به همراه ضلالت از گناهان آنها شمردید.

۱۵. سوره انبیاء، آیه ۸۵

۱۶. سوره ابراهیم، آیه ۲۲

۱۷. سوره مائده، آیه ۱

پاسخ: ائمه کفر واقعاً دو کار انجام می دهند: تحریک می کنند، تبلیغ سوء می کنند و جلوی تبلیغ انبیا را می گیرند. این فضای مجازی هم الآن همین کار را می کند؛ این فضای مجازی در اثر تحریک قوا و شهوات و مانند آن و تبلیغ سوء راه مسجدها را بستند ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^{۱۸} و راه فساد را باز کردند، کار ائمه کفر این است؛ وگرنه اگر راه انبیا باز بود، راه مسجدها باز بود، امکانات «علی السویه» بود، بودجه «علی السویه» بود، راه ازدواج «علی السویه» بود و راه اقتصاد مقاومتی «علی السویه» بود ما دیگر معتادی نداشتیم، ما فقیری نداشتیم و ما بیکار نداشتیم تا این مشکلات دامن گیرمان شود، اما همه اینها راهها را بستند ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ و آن راه فساد را باز گذاشتند و اینها آلوده شدند؛ لذا دو کار و دو گناه کردند.

اصرار قرآن بر الگوی صبر بودن ایوب و رسیدن به پاداش دنیوی آن

فرمود: ﴿ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾؛ در جریان حضرت ایوب (سلام الله علیه) که قرآن کریم اصرار دارد وجود مبارك پیامبر و سایر ائمه (علیهم السلام) به او تأسی کنند، این حوادث سخت و تلخ خانوادگی هم که بر آن حضرت پیش آمد و صبر کردند می تواند معیار و الگو باشد. فرمود اهل او و فرزندان او از او جدا شدند، حالا یا مُردند و دوباره ذات اقدس الهی آنها را احیا کرد یا متفرق شدند و دوباره خدا آنها را جمع کرد که هر دو «یکن»، ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ﴾ يك، ﴿وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ دو، فرزندان او را به او برگرداندیم؛ حالا یا احیا کردیم و یا متفرق بودند و ما جمع کردیم، معادل آن فرزندان دیگری هم به او دادیم که دارای عائله فراوان شد؛ اینها ﴿رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرًا لِّأُولَى الْأَلْبَابِ﴾ بود؛ این نشانه آن است که صبر تنها برای این نیست که انسان بعد از مرگ به پاداش برسد، در دنیا هم به پاداش خواهد رسید.

الگو بودن سلیمان در حکومت‌داری علت ذکر نام او در انبیای نه‌گانه

در جریان سلیمان (سلام الله علیه) گرچه در صدر قصه سلیمان سخن از «واذکر عبدنا سلیمان» نیامده، اما نام مبارك سلیمان در بین این نه پیامبری است که سر فصل قصه همه آنها این است ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ و درباره آن هشت پیامبر دیگر هم ﴿وَادْكُرْ﴾ هست؛ یعنی ﴿وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ﴾، بعد هم آیه ۴۵ به بعد ﴿وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾، بعد هم در آیه ۴۸ ﴿وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ﴾ همه ﴿وَادْكُرْ﴾ است و نشانه آن است که قصه اینها را به یاد بیاور تا شما را بردبارتر و صابرتر کند؛ ولی جریان سلیمان گرچه «و اذکر عبدنا سلیمان» نیامده، اما ذکر نام مبارك سلیمان در بین این انبیای نه‌گانه نشانه آن است که او کاری کرد که حکومتش می‌تواند برای شما الگو باشد؛ او بر «جن» مسلط بود، بر «طیر» مسلط بود، بر «انس» مسلط بود، اما عدل و استقامت و مدبّریت و مدیریت خوبی داشت. اگر ذکر سلیمان در بین این انبیای نه‌گانه طرح شد، گرچه دشواری‌های آن حضرت ذکر نشد تا جریان صبر مطرح شود، اما مدبّریت او، مدیریت او، سلطنت او و حکومت او طرح شده است که می‌تواند الگو باشد؛ لذا نام مبارك سلیمان در بین این نه پیامبر ذکر شد.

ضرورت پرهیز از مدیران ضعیف و کمیل نمونه آن در تاریخ

چند وقت قبل هم سخن از جریان کمیل (رضوان الله تعالی علیه) شد. «هیت» با های «هوژ» منطقه‌ای است که وجود مبارك حضرت امیر کمیل را مسئول آن منطقه «هیت» قرار داد. حکومت ننگین اموی یا جنگ تن به تن و رو در رو داشتند یا رهنی و غارتگری، همان دوران جاهلیت را ادامه می‌دادند و تا می‌توانستند جنگ صفین و جمل و نهروان را تحمیل کردند که هم‌زمان غارتگری‌ها و رهنی‌ها را هم داشتند. این کتاب الغارات که يك قرن قبل از نهج‌البلاغه نوشته شد و یکی از مدارك و مسانید کتاب شریف نهج‌البلاغه است که مرحوم سید رضی بخشی از منابع را از کتاب الغارات دارد. صد سال قبل از سید رضی این کتاب جمع‌آوری شد که درباره غارت‌های اموی

و مروانی در قلمرو حکومت حضرت امیر است؛ آن روستاها و آن شهرهایی که در تیررس اموی بود اینها را غارت می‌کردند، می‌زدند، می‌بردند و می‌کشتند، کتاب *الغارات* هم به همین نام نوشته شده است. «هیت» منطقه‌ای است که آن منطقه يك مقدار در تیررس همین اموی‌ها بود، وجود مبارك حضرت امیر (سلام الله علیه) کمیل را مسئول این منطقه قرار داد که تو حالا بخشدار یا فرماندار این منطقه باش و این منطقه را اداره کن. آن غارتگران و رهنان اموی آمدند آن منطقه را غارت کردند و بردند، از این جهت نامه گلایه‌آمیز حضرت امیر در *نهج البلاغه* برای کمیل نوشته شد و فرستاده شد؛ این نامه طبق این چایی که معروف است شصت و یکمین نامه *نهج البلاغه* است. حضرت گله کرد که ما این همه امکانات به تو دادیم و تو پلی شدی برای غارتگران که آمدند از روی تو رد شدند و اموال مردم را غارت کردند، چرا این کار را کردی؟! نامه ۶۱ این است: «إِلَى كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ التَّخَعِيُّ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى هَيْتٍ» که «يُنْكِرُ عَلَيْهِ تَرْكُهُ دَفْعَ مَنْ يَجْتَازُ» و مانند آن، «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وَلَّى وَ تَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزُ حَاضِرٍ وَ رَأْيٌ مُتَبَرِّ» يك رأی ابتر و بی نتیجه است تو آن‌جا بودی حضور داشتی رهنان اموی آمدند مردم را زدند، بردند و کشتند، پس چه کار می‌کردی؟ «وَ إِنْ تَعَاطَيْكَ الْغَارَةُ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَ تَعْطِيكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ، لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا، لَرَأْيٌ شَعَاعٌ» تو با داشتن همه امکاناتی که ما در اختیار گذاشتیم نتوانستی جلوی این رهن‌ها را بگیری، این يك رأی ضعیف و ابتری است، يك فطانت بترایی^{۱۹} است يك فکر ابتر و بی نتیجه‌ای است، «فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ» تو پلی شدی که دشمن‌های دین بر دوستان دین حمله کردند، از روی جسد و حکومت تو رد شدند و به آنها آسیب رساندند «غَيْرِ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادٍّ ثُغْرَةٍ وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً وَ لَا مُعْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ

آمیره و کاری از تو برنیامد. چند بار این مضمون نقل شده که برخی‌ها فقط به درد دعای «کمیل» می‌خورند، مدیریت و مدبریت مملکت به دست آنها نیست.

معیار رسیدن به قرب فرائض و نوافل و عدم اثبات آن برای کمیل

نمی‌شود گفت که کمیل (رضوان الله علیه) دارای قرب فرائض بود قرب نوافل بود، کسی که دارای قرب نوافل است ولی عصر او را تقبیح نمی‌کند، کسی که دارای قرب فرائض است حافظ خون مردم است، حافظ مال مردم است، حافظ امنیت مردم است و حافظ استقلال مردم است. اگر کسی دارای قرب نوافل و فرائض باشد، کسی که خودش شاهد این امور است «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^{۲۰} این طور تشریح نمی‌زند و به او اعتراض نمی‌کند. بنابراین او يك آدم خوبی بود، منتها مدیر و مدبر نبود. نقل دعای «کمیل» معنایش این نیست که به مقام قرب فرائض رسید، اینها تمسك به عام در شبهه مصداقیه خود عام است. ما از کجا ثابت کنیم که او دارای قرب فرائض است؟ از کجا ثابت کنیم او دارای قرب نوافل است؟ با احتمال که نمی‌شود گفت این قرب فرائض و نوافل دارد، نصی است از ولی خدا و امام زمانش که می‌گوید تو این کار بد را انجام دادی و تو پلی برای غارتگران شدی؛ حالا حضرت توبیخ دیگری نکرد، حرف دیگر است؟! مستحضرید تمام نامه این نیست، آنچه که در نهج البلاغه آمده است بخشی از نامه‌های وجود مبارك حضرت امیر است. غرض این است که با وجود آن دعا نمی‌شود گفت که او شاید قرب فرائض داشت، با شاید و باید و مانند آن قرب فرائض و قرب نوافل ثابت نمی‌شود.

پرسش: حضرت وقتی می‌خواست دعای «کمیل» را بفرماید فرمودند از ... شما این دعا را نمی‌گفتم.

پاسخ: بله، دعا یادش داد و خیلی از چیزها یاد دیگران دادند، اما معنایش این نیست که دارای قرب نوافل است. گاهی ممکن است انسان در زمان «هذنه» و آرامش اهل نیایش باشد، اما وقتی که امتحان الهی پیش آمد،

جان مردم، مال مردم، خون مردم، تدبیر برای مردم و مدیریت مردم پیش آمد نتواند اداره کند. افراد دیگری هم بودند که حضرت امیر فرمود خوبی پدرت باعث شد که من به تو کار دادم، وگرنه تو که شایسته این کارها نبودی.^۱

غرض این است که اثبات اینکه فلان شخص دارای قُرب نوافل یا فرائض هست کار آسانی نیست. الآن ماها که معمولاً سرگرم علوم دینی هستیم و همیشه با این کلیات روبه‌رو می‌باشیم که «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»^۲ یا «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»^۳ با این قواعد کلیه فقهی که البته اینها و علمشان نور است است «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۴ یا اگر راه‌های فلسفی داریم می‌گوییم: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۵؛ یعنی «کل ما صدق علیه شیء انه مخلوق الله» اما کسی که از «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»، «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» یا «کل شیء مخلوق لله» و مانند آن گذشته، با این آیه روز و شب سر و کار دارد: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۶، او غیر از حکیم، فقیه و غیر از مفسر و مانند آن است؛ او را می‌گویند قُرب نوافلی و قرب فرائضی، این که غرق توحید است؛ درست است که او «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ» را قبول کرده و برابر او هم فتوا می‌دهد، اما جاننش با «أَيْنَمَا تُولُوا» است، آن کجا و این حرف‌ها کجا! آن عرش کجا و این فرش کجا! این احادیث برای فهم عرف و بنای عقلا و حل مشکلات مردم است که خودش هم جزء مردم است، او «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» جای اوست که جانان جای اوست و قلب را او اداره می‌کند؛ قُرب نوافل و فرائض را باید آن جاها جستجو کرد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۱: «فَإِنْ صَلَاحَ أَيْلِكَ غَرَبِي مِثْلِكَ وَ طَنَنْتُ أَتَكَ تَتَّبِعْ هَدْيَهُ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَتَيْتَ فِيمَا رُمِيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ الْفِتْيَادُ وَ لَا تُبْقِي لِأَخِيرَتِكَ عِتَاداً تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخِيرَتِكَ...».

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۳.

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۵، ص ۳۱۳.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۵. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

تفاوت جایگاه کمیل با مقداد و اباذر نزد علی (علیه السلام) و علت آن

بنابراین وجود مبارك حضرت امیر که این اعتراض‌ها را کرده به خاطر آن جهت بود و در افراد دیگر هم همین‌طور است، لکن حضرت به افراد دیگر مثلاً تشری نزد؛ ولی فرمود که این سمت‌ها شایسته افرادی نیست. درباره بعضی‌ها مثلاً درباره کمیل چنین حرفی ندارد، درباره بعضی‌ها با تدبیر و با تقدیر سخن گفته است؛ اگر اباذر یا مقداد بود آن‌طور حمایت کرده است، فرمود: «كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» او در چشم من بزرگ بود؛ من وقتی مقداد یا اباذر را می‌دیدم، يك مرد بزرگی را می‌دیدم؛ در حالی که چنین تعبیرهایی درباره کمیل نیست، سرش آن است که «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ»^۱ او رژیم شاهنشاهی جاهلیت را بیرون کرد؛ یعنی در جهاد اصغر سلطنت را طرد کرد، اما در جهاد اوسط هم سلطنت شکم را طرد کرد، او از سلطنت شکم بیرون آمده: «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ»، بطن؛ یعنی همین القاب و همین حُب ریاست و من جلو بیفتم و نام من را اول ببری و همین بازهای کودکانه است، تنها غذا که نیست، همین بازی‌های کودکانه را می‌گویند «سلطان بطن» فرمود: «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» و چون دنیا در چشم او كوچك بود او در چشم من بزرگ بود «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» من وقتی مقداد را می‌دیدم یا عمار را می‌دیدم یا مثلاً اباذر را می‌دیدم يك مرد بزرگی را می‌دیدم، چنین اوصافی درباره کمیل و مانند کمیل نیامده است.

پرسش: اگر این سرزنش باشد، حضرت علی (علیه السلام) که فرزند خودش را سرزنش نمی‌کند.

پاسخ: نه، دو نحو سرزنش است؛ این سرزنش‌ها که در نامه ۶۱ است را به فرزندش نگفت و بر فرض هم درباره فرزندش بیان کرده باشد یعنی ابن حنفیه، او را هم که کسی قائل نیست که به قُرب فرائض و نوافل راه پیدا کرده باشد.

پرسش: بالآخره حضرت به کمال فقط گفت در راه من به شهادت می‌رسی؟ اینکه واقع شد.

پاسخ: نه، دو حرف است و همه شهدا که یکسان نیستند؛ همان‌طور که همه انبیا یکسان نیستند، همه مرسلین

یکسان نیستند ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱ يك، ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۲ دو، اولیای

الهی، شهدا، صدیقین و صالحان هم این‌چنین هستند و اینها هم درجاتی دارند، اما این‌طور نیست که حالا کسی که

به تعبیر حضرت امیر(سلام الله علیه) پلی بشود که رهن‌ها بیایند خون مردم را بریزند، بگوییم این شخص از قرب

نوافل یا فرائض برخوردار بود، این‌چنین نیست.

پرسش: ...

پاسخ: نه، مدیریت او ضعیف بود. فرمود: «لَرَأْيُ شَعَاعٍ» و «رَأْيُ مُتَّبَرٍّ»، مدیریت ضعیف یا ضعف در اراده

بود یا ضعف در تدبیر بود، بالآخره یا ضعف علمی بود، ضعف سیاسی بود. تو نباید پیش‌بینی می‌کردی؟! تو باید

چهار تا «عین» می‌داشتی راه‌بین می‌داشتی، همین‌طور خوابیدی؟! آنها هم آمدند زدند، بردند و کشتند. مگر آدم با

اینکه دشمن دارد همین‌طور شب می‌خوابد؟! خدا - ان شاء الله - نظام را حفظ کند!

«والحمد لله رب العالمین»

۱. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.